ادراك حقیقت معناى رحمت‏

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحیم

و صلَّی‏ اللهُ عَلَی سیّدنا و نبیّنا أبی‌القاسم مُحَمّدٍ

و علی آله الطّیبین الطّاهرین و اللعنة عَلَی أعدائِهِم أجمَعینَ

بک عرفتک و انت دللتنی علیک و دعوتنی الیک و لولا انت لم ادر ما انت

 خدایا تو را به تو شناختم نه به شیء غیر از تو. و دلالت کننده بر تو خودت بودی نه چیز دیگری سوای تو. و تو مرا به خود خواندی. و تو مرا به خود دعوت کردی، تو مرا به خود طلبیدی و فراخواندی و اگر تو نبودی من نمی‌دانستم که تو که هستی و چه هستی.

 خب امشب دیگر ظاهرا شب آخر است گرچه به نظر می‌رسد که ما هنوز اندر خم یک کوچه هستیم و این فقرات نیاز به بسط و شرح خیلی بیشتری دارد و خود ما هم باید مستفیض بشویم. اما انشاءالله دیگر مطلب را در امشب جمع کنیم و به قدر بضاعت خودمان اگر مسئله‌ای هست بیان کنیم.

 عرض شد که لازمه لاینفک و تخلف ناپذیر در عرفان عبارت است از تحقق حقیقتی است که آن حقیقت باید در عارف و معروف، هر دو، وجود داشته باشد تا اینکه عارف به آن معروف بتواند اطلاع پیدا کند و به مقام معروف بتواند پی ببرد و بدون تحقق آن حقیقت در نفسِ عارف، امکان وصول سعه وجودی و علمی‌عارف به معروف نیست و مستحیل است که عارف هم از نقطه نظر علم حصولی در مرتبه علوم ظاهر و هم از نقطه نظر مقام شهود و علم حضوری در مرتبه باطن بتواند به آن معروف احاطه علمی‌پیدا کند. باید حتماً در عارف آن حقیقت وجود داشته باشد و عرض شد مثلا ما می‌دانیم خداوند ارحم الراحمین است صفت رحمت و عطوفت در پروردگار متعال وجود دارد. این همه آیات هم داریم این همه روایات داریم ادله عقلیه و نقلیه بر این مطلب داریم. ادراک معنای رحمت در وجود خداوند متعال لازمه‌اش تحقق این معنای رحمت در وجود ما است و به مقدار سعه وجودی این معنا در ظرفیت ما، به همان مقدار ما اطلاع به رحمت خداوند می‌توانیم پیدا کنیم، به همان مقدار است.

 اما اینکه کیفیت رحمت پروردگار چگونه است؟ از چه قبیل است؟ از قبیل رحمت مادر است به فرزند یا پدر است به فرزند؟ چون اینها با هم فرق می‌کنند. مادر به فرزند با پدر به فرزند فرق می‌کند. ما که پدر هستیم هیچ وقتی نمی‌توانیم رحمت و عطوفت مادر به فرزند را درک کنیم، نمی‌توانیم. یک مقداری می‌فهمیم. اما اینکه الان مادر در چه سعه وجودی هست و نسبت به فرزند چه حالی دارد، پدر نمی‌فهمد. اصلا نمی‌فهمد. اگر می‌گوید بیخود میگوید. و همین طور مادر نمی‌فهمد که پدر چه نحوه به فرزند رحمت و عطوفت دارد، ‌آن هم نمی‌فهمد. آن هم از یک دید احساسی دارد به مسئله نگاه می‌کند. لذا شما می‌بیند که در نحوۀ تربیت بین پدر و مادر و بین زن و شوهر نسبت به فرزند اختلاف می‌افتد. این برای چیست؟ چون دو دید مختلف نسبت به یک شیء دارند اگر هر دوی اینها دید مساوی داشتند اختلاف هم به وجود نمی‌آمد، آن میگوید نزن این می‌گوید اینجا بزن، اینجا آب نبات بده آن می‌گوید نمی‌خواهد، آن می‌گوید اینجا الان این طور است آن می‌گوید نه.

 اینها مال چیست؟ اینها برای این کیفیت است و این هم خدمتتان عرض کنم، حالا دیگر عرض کردم ما امشب می‌خواهیم جمع کنیم. قسمت اعظم از مدرکات و استنتاجات ما و نتیجه گیری‌ها و ترتیب صغریات و کبریات در مسائل و قضایا، قسمت اعظمش برگشتش به کیفیت صفات و شاکلۀ انسان است یعنی یک وقت می‌بینی این شخص الان نسبت به این قضیه یک نحوه قضاوت می‌کند چون در یک موقعیتی است با یک خصوصیاتی است [که] نسبت به قضایا یک جور دارد نگاه می‌کند، این می آید این طور حکم می‌کند، اگر سال دیگر شد می‌بینیم عوض شد چون موضوع عوض می‌شود. خب یک پدیده که عوض نمی‌شود، یک قضیه ای که انجام می‌شود شده دیگر، خب این قابل تعیین نیست و به دست ما نیست، مسائلی که در خارج اتفاق می‌افتد در اختیار ما نیست. این یک قضیه‌ای است، بله! قضاوت و حکومت راجع به این مسئله در اختیار ما است. چطور شد امروز ما نسبت به این مطلب این طور قضاوت می‌کنیم فردا قضاوت ما برمی‌گردد؟ هیچ راجع به این قضیه فکر کردید؟ امروز راجع به قبح این مسئله فتوا می‌دهیم فردا این قبح نه تنها تبدیل به غیرقبح بلکه [تبدیل] به حسن می‌شود، این دلیلش چیست؟ این به خاطر تغییر و تحول در خود ما است. خود ما تغییر و تحول پیدا کردیم که اشیاء را متغیر و متحول می‌بینیم. خود ما صفاتمان تغییر و تحول پیداکرده که این تغییر و تحول را به خارج تسری می‌دهیم و الا خارج فرقی نکرده، خارج سر جایش هست و مسئله هم تفاوت پیدا نکرده، اینجا است که انسان باید خیلی مواظب باشد و نسبت به قضایا با دید صحیح نگاه کند و خود را از مسائل دور نگاه دارد.

 امیرالمؤمنین علیه السلام عجیب ایشان برای ما الگوی عجیبی است! ما در زندگی امیرالمؤمنین وقتی که نگاه کنیم فقط با بهت و حیرت مواجه می‌شویم می‌دانید چرا؟ چون خودمان در آن افق نیستیم نمی‌توانیم بفهمیم. نمی‌توانیم مطلب را بفهمیم که سیدالشهدا با آن مقام وموقعیت بیاید یک مقدار عسل به عنوان قرض از آنی که از یمن فرستادند برای مهمان بردارد و امیرالمؤمنین آن قدر عصبانی بشود که تازیانه بگیرد و بخواهد حضرت را تنبیه کند! این مسئله برای ما خیلی مشکل است ولی مسئله این است امیرالمؤمنین امام حسین و امام حسن سرش نمی‌شود امیرالمؤمنین حق را فقط می‌فهمد می‌گوید حسینی باش، چرا قبل از موعد آمدی از این کیسه که از یمن عسل فرستادند برداشتی؟ چرا قبل از اینکه من این را بخواهم تقسیم کنم تو آمدی سهمت را برداشتی به عنوان قرض؟ بعد می‌فرماید که اگر نبود که دیدم پیغمبر این دهانت را می‌بوسید با این تازیانه بر این دهانت می‌زدم! این چیست قضیه؟ اینجا است که انسان فقط در یک عالم از حیرت فرو می‌رود.

 فقط و فقط در شاکله علی حق خوابیده و اصلا فرزندی و بنوّت در وجود او مفهوم ندارد اصلا علی فرزندی نمی‌فهمد، در قبال حق ها! و در قبال حق و در مسیر حق فرزندی سرش نمی‌شود قوم و خویشی سرش نمی‌شود. ما کجا و این مطالب کجا؟ واقعا عجیب است! این خیلی مسئله مهمی‌است که انسان یک وقتی یکی را دوست دارد، هر غلطی می‌کند این صحّه می‌گذارد و وقتی از آن دوستی دست برمی‌دارد هر چه دلش می‌خواهد به او می‌گوید، هر صحبتی، هر....! بعد هم شروع می‌کند اصلا اشکال درمی‌آورد! این چیست قضیه که انسان یک وقت وضعیتش جوری باشد که تمام مطالب را به دیده اغماض نگاه کند و جلو برود و تأیید کند و تأیید کند و بعد سال دیگر و دو سال دیگر و چند سال دیگر برگردد و یک یک روی مطالب گذشته مرور کند و موشکافی کند و مطالب را بیرون بیاورد و اظهار کند و از این بالاتر عیب دربیاورد؟ عیب دربیاورد! خب قضایا که فرق نکرد جانم، تو همانی بود که در چند سال پیش تأیید می‌کردی و همانی بودی که سال قبل تأیید می‌کردی اظهار رضایت می‌کردی نسبت به این مسئله، چطور شد که یک مرتبه تغیر پیدا کرد و قضایا عوض شد؟ خب این مسئله جای دقت است.

 حالا این انسان معنای رحمانیت پروردگار را چگونه ارزیابی می‌کند؟ این رحمانیت پروردگار باید در وجود انسان باشد تا انسان بفهمد، تا چقدر؟ تا همان مقداری که این حقیقت در وجود انسان هست، تا آن مقدار انسان می‌فهمد که خداوند متعال ارحم الراحمین است. در روایات هم داریم، خداوند از پدر و مادر هم به شما رحمانیت او بیشتر است رحمتش بیشتر است. خدا دوستمان دارد دیگر، بیشتر از این کسی نمی‌فهمد اما حقیقت رحمانیت و رحیمیت حضرت حق و منشأ این رحمانیت چیست؟ این را هم ما ادراک کردیم؟ خب مادر که نسبت به فرزندش رحمت و عطوفت دارد چون از او به وجود آمده، پدر همین طور. در مورد پروردگار که از او به وجود نیامدیم ما، همان طور که از پدر و مادریم، این چه رحمتی در اینجا هست و چه عطوفتی در اینجا هست؟ این عطوفت را اگر بخواهد شخصی بفهمد مصداق و ما ارسلناک الا رحمه للعالمین است اگر کسی بخواهد این رحمت پروردگار را ادراک بکند این می‌شود رسول خدا.

 برای رسول خدا همان جهت رحمتی است که برای حضرت حق هست یعنی همان کیفیت رحمت حضرت حق نسبت به بندگان این رحمت در رسول خدا هست چرا؟ چون دید رسول خدا نسبت به این صفت حسنه حضرت حق با دید ما تفاوت دارد. یک مادری وقتی نسبت به فرزندش رحمت دارد اگر یک فرزندی بیاید و با او دعوا کند می‌آید او را می‌زند، شاید فرزند خودش گناهکار است ولی می‌آید او را می‌زند، چرا؟ چون بچۀ خودش را دوست دارد ولی برای رسول خدا این طور نیست برای رسول خدا دیگر فرزند و غیرفرزند فرق نمی‌کند چون برای حضرت حق فرق نمی‌کند. عجیب است اینجا، اینجا دیگر مولانا کولاک می‌کند! خدا رحمتش کند مولانا را، جدا اگر کتب این بزرگان نبود ما از خیلی از معارف محروم بودیم. دیگر اگر بخواهیم بگوییم خیلی طول می‌کشد، آن اشعار خیلی عجیبی که دارد درباره صفت اولیاء خدا که آنها اصلا به طور کلی مقام بقایشان با مقام کثرتشان در هنگام سیر تفاوت دارد، خوشی که اینها دارند با خوشی قبل تفاوت دارد، استحسان اینها با استحسان قبل تفاوت دارد، بله؟ خیلی اشعار عجیبی است! وقتی راجع به شمس تبریزی صحبت می‌کند که چطور...!

یک دهان خواهم به پهنای فلک \*\* تا بگویم شرح آن گشته ملک

من چه گویم یک رگم هوشیار نیست \*\* شرح آن یاری که آن را یار نیست

 تا می‌رسد به اینجاکه می‌گوید کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نوشتن شیر شیر صفاتی که اولیا دارند خیلی مفصل است، الان فراموش کردم ..... که ..... نمی‌دانم این نیش شد و این شد عسل کذا ... نمی‌دانم از گیاه خوردن یکی و از آهوی ختن برآمد و ... تا می‌فرماید که: کار پاکان را قیاس از خود مگیر \*\* گرچه باشد در نوشتن شیر شیر.

 پاکان به طور کلی دیدشان در مسائل تفاوت کرده، نکاحشان تفاوت می‌کند، معاملۀشان تفاوت می‌کند تجارت‌شان تفاوت می‌کند نشست و برخواست شان تفاوت می‌کند آب و غذایی که می‌خورند تفاوت پیدا می‌کند ما می‌بینیم که فرض کنید که فلان شخص از ولیّ خدا عیال گرفته اما می‌گوییم که فرض کنید که آن آمده برای چه این کار را کرده؟ اصلا این مقام مقام شهوت نیست این مقام یک مقام دیگری است این مقام ارزشهای مصلحت کلیه است غیر از چیز ما است که هر کسی را دیدیم دنبالش راه بیافتیم و....، این اصلا ربطی به این مسائل و مطالب ندارد یا مثلا فلان کس برای خودش فلان جایی را خریده، فلان، چه وضعیتی را در نظر گرفته و ما اگر بخواهیم فلان کاری را بکنیم، فلان معامله را انجام داده فلان کار را کرده، اینها همه مسائلی است که به طور کلی در دو افق مختلف باید مورد بررسی قرار بگیرد و ما نمی‌توانیم با یک دید نسبت به مطالب نگاه بکنیم.

 بعد جناب مولانا می‌فرماید که اینجا است که خلقی گمراه می شوند و می‌آیند قیاس می‌کنند و می‌گویند چرا این این طور است و ما این طور هستیم؟ اگر این راه صحیح است چرا این، این کار را انجام می‌دهد؟ اگر راهش درست است چرا فلان کار...؟ در حالیکه نمی‌دانند این در یک مسائل دیگر الان دارد سیر می‌کند که به طور کلی از حیطه ادراک آدم این چنینی به دور است.

 لذا ما نمی‌توانیم، یعنی آن مقام رحمانیت پروردگار [را] ما نمی‌توانیم ادراک کنیم مگر به همین اندازه سعه [وجودی خودمان.] ما مقام جلال حق [را] نمی‌توانیم ادراک بکنیم مگر به اندازه سعه وجودی خودمان. پروردگار متعال نسبت به کفار نسبت به مشرکین و اینها عداوت دارد، دشمنی دارد، ما خیال می‌کنیم عداوت خدا مثل عداوت ما است. طرف برداشته پولمان را برده ما می‌رویم می‌زنیم آبرویش رامی‌بریم چکارش می‌کنیم فلان می‌کنیم آن آمده عِرض و آبروی ما را برده ما هم بلند می‌کنیم عرض و ‌آبرویش را می‌بریم، اشکالات و خفیّاتش را می‌آییم به رخش می‌کشیم فلان می‌کنیم این دارای این مسائل است. او آمده سیلی به شما زده ما هم می‌آییم در عوض یک سیلی به گوشش می‌زنیم. ما چکار می‌کنیم؟ قیاس از خود می‌گیریم. اما در مورد پروردگار آیا قضیه همین طور است؟ آیا خدا دشمنی دارد واقعاً؟ آیا خدا با شمر و یزید دشمنی دارد؟ خدا با شیطان دشمنی دارد؟ خدا با کفار و اینها دشمن است؟ اینها از کجا آمده‌اند؟ غیر از اینکه وجود خود پروردگار هستند؟ دشمنی در اینها چه صورتی دارد و چه کیفیتی دارد؟ قضیه در آنجا به چه نحو است؟

 این آیاتی که در قرآن نسبت به کفار آمده ولاتحسبن الذین کفروا ... ولاتحسبن الله مخلف الوعده ...ولاتحسبن الکفار، اینها خیال نکنند...، خیال نکنند ما غافلیم، ما فراموششان کردیم، خیال نکنند...، اینها چیست قضیه؟ این معنا را ما نمی‌توانیم ادراککنیم مگر اینکه در آن مرتبه ربوبیت، از آن کیفیت ارتباط بین پروردگار و بین آ‌نها، ما هم مطلع بشویم. پس به صفات حضرت حق امکان ندارد انسان راهیابی کند الا اینکه خداوند متعال از همان نحوه و صفت و نعتی که در وجود او هست از همان نحوه به انسان عنایت کند.

 خب حالا صحبت در این است غیر از خدا کی می‌تواند این نحوه را به انسان بدهد؟ انسان از کجا پیدا کند؟ از کجا انسان پیدا کند؟ صحبت در این است که خداوند متعال دارای یک صفات منحصر به ذات خودش است به واسطه آن مقام تجرد تام و اطلاقی که دارد صفات او مناسب با آن تجرد تام و اطلاقی و لا حدّی است خب همه اشیاء و همه موجودات در عالم تعین و تقیّد گرفتار هستند اگر انسان بخواهد به آن کیفیت صفت و نعت پروردگار برسد از کجا می‌تواند تحصیل کند؟ خود خدا باید بدهد. اعطاء پرودرگار این صفت را در انسان عبارت است از معرفت انسان به این صفت پروردگار در این حدّ. وقتی که ما دارای جنبه رحمت و رحیمیت و عطوفت می‌شویم در آنجا باید ادراک کنیم که خداوند متعال در آن لحظه این وصف را به ما عنایت کرده این صفت را عنایت کرده والا قسی القلب می‌شویم. وقتی که ما دارای صفت قهاریت و غضب می‌شویم باید در آن لحظه بدانیم که ظهور این صفت درعالم امکان به واسطه حضرت حق در وجود ما تجلی پیدا کرده. وقتی که دارای صفت بخشش می‌شویم و به فقیر داریم کمک می‌کنیم در آنجا باید بدانیم که حضرت حق آمده عنایت کرده و این صفت را در وجود ما قرار داده تا به فقیر کمک کنیم و الا صد سال [هم] اگر می‌گذشت دست ما در جیبمان نمی‌رفت، نمی‌رفت.

 پس هر وقت که حالت رحمت و عطوفت پیدا کردیم باید بدانیم که در اینجا جنودالرحمان آمدند هر جا که جنبه ایثار پیدا کردیم باید بدانیم که جنودالرحمان آمدند هر جا که جنبه تعقل و تدبر پیدا کردیم باید بدانیم که جنود الرحمان آمدند در تمام اینها این جنودالرحمان است و اعطاء این صفات است به انسان در آن لحظه. چه قدر خب است انسان این حالات را برای خودش نگاه دارد و از دست ندهد. مراقبه ایکه می‌گویند سالک باید مراقبه داشته باشد برای این است که این حالات را نگه دارد وقتی انسان این حالات را نگه دارد خداوند هم اضافه می‌کند، این صفت را اضافه می‌کند کیفیتش را اضافه می‌کند تغییر در او می‌دهد بینش در او می‌دهد.

 امروز نسبت به رزاقیت پروردگار یک بینش دارد اگر مراقبه داشته باشد فردا می‌بیند رزاقیت عوض شد، باز مراقبه داشته باشد پس فردا می‌بیند رزاقیت یک جور دیگر جلوه کرد. یک دفعه می‌بینید بیست سال گذشت و بیست سال رزاقیت مختلف دارد می‌بیند، بیست سال گذشت و بیست سال دارد علم مختلف می‌بیند، بیست سال گذشت و بیست سال دارد قدرت مختلف می‌بیند حیات مختلف می‌بیند، آن که بعد از بیست سال است آن روز اول که نبود، خدا به او داد. مراقبه کرد نگهش داشت و لئن شکرتم لأزیدنکم خدا آمد اضافه کرد. لذا الان یکدفعه نگاه می‌کنی می‌بینی که اصلا به طور کلی نان و پنیر رزق نیست رزق به صورت علم است اصلا معنای رزق به طور کلی عوض می‌شود، می‌خندد، می‌خندد به این تفسیرهایی که راجع به رزق می‌شود، می‌خندد به این تفسیرهایی که راجع به علم می‌شود، می‌خندد به این تفسیرهایی که راجع به صفات جمال و جلال در کتابها می‌نویسند، به همۀ آنها می‌خندد چرا؟ چون یک معانی دیگری دارد برایش تجلی پیدا می‌کند یک حقایق دیگری دارد تجلی پیدا می‌کند که ابدا نمی‌توانست در ابتدا این معنا را بفهمد ابدا نمی‌توانست، درست مثل آن بچۀ پنج ساله‌ای که شما بخواهید لذت ازدواج را به او بفهمانید، می‌فهمد؟ ابدا نمی‌فهمد. چون ظرفش ظرف مناسبی نشده، موقعیت او موقعیت مناسب نشده. برای رسیدن به صفات جمال و جلالیه حضرت حق، ظرفیت مناسب لازم است. بله؟ همگونی و هماهنگی لازم است استعداد لازم است.

 خب پروردگار متعال این صفات را به این عبد عطا می‌کند، به این بنده عطا می‌کند. به هر مقدار که عطا کرد به همان مقدار چیست؟ این به صفات حق اطلاع پیدا می‌کند پس بنابراین برای رسیدن به صفات حق از چه شخصی باید کمک گرفت؟ از خود حق، خود او باید بدهد غیر او کسی که نمی‌تواند بیاید بدهد و فرض بر این است که حق از نقطه نظر صفات به مرتبه اطلاق است. از نقطه نظر جمال حق به مقام [اطلاق] است ـ دیگر من دارم اینها را فهرست وار می‌گویم می خواهیم دیگر تمامش کنیم ـ از نقطه‌نظر کمال حق به مقام اطلاق است، به قاعده امکان اشرف حق از نقطه نظر جمیع صفات جمالیه و جلالیه باید چه باشد؟ به اندازه‌اطلاق باشد، به بلاحدی برسد، به لاقیدی باید برسد. پس بنابراین برای رسیدن به صفات حق باید خود خداوند متعال عنایت کند یعنی او عنایت می‌کند انسان نسبت به صفات پروردگار اطلاع پیدا می‌کند. می‌رود بالاتر می‌بیند عجب! این قبلی چه بود؟ می‌رود بالاتر می‌بیند عجب! این قبلی چه بود؟

 طواف نساء خصوصا خیلی خطرناک است این حج خطر ندارد عمره خطر ندارد جهاد فی سبیل الله خطر ندارد اما این نماز طواف نساء‌خطر دارد خطرش هم از همه چیز مهمتر است آن وقت خدا به داد این بندگان برسد و آن آخوندهای کاروان که چه بر سر اینها می‌آورند! زنت بر تو حرام است! دیگر نمی‌توانی....! آن هم که زنش را اگر از او بگیرند دنیا و آخرتش را از او گرفتند! کوه به سرش خراب بشود بهتر از این است که بگویند زنت بر تو حرام است! دنیا را می‌خواهد چکار؟ بیچاره را به هول و ولا می‌اندازند چه می‌کنند چه می‌کنند.

 دکتر سجادی تعریف می‌کرد چند شب پیش برای من، می‌گفت من هشت بار یا دوازده بار، نماز طواف نساء‌خواندم! آمدم گفتم که نماز خواندم بعد از نماز شک کردم که یک رکعت خواندم یا دو رکعت؟ آخوند گفت نه! باطل است. گفتم که نمازت درست است، شک بعد از فراغ است و نباید به آن عمل بشود. گفت نمی‌دانم صادِد فلان است چی چی فلان، بعد می‌گفت دوازده بار یا هشت بار ـ قطعا می‌دانم هشت بار کمتر نیست ـ من نماز خواندم! می‌گفت قسم خوردم تا عمر دارم دیگر پایم را در مکه نگذارم! قسم خوردم! گفتم نه این قسمت که این خب نیست منعقد نمی‌شود و این بر اساس جهلت بوده. گفتم که جان من بیا یک عمره با من بیا، من را بردار ببر مکه در خدمت خودت با ماشین خودت ـ قبول کرد، گفت حتما سال دیگر انشاءآلله ـ گفتم بیا تا لذت حج را بفهمی‌لذت طواف را بفهمی.

‌می‌گفت آقا به من می‌گفتند آقا خطکش بگذار از دم پیشانی تا دم چیز اگر یک میل تخطی کردی این طوافت باطل است! می‌گفت ما هی طواف کردیم هی طواف کردیم! گفتم خدایا ـ می‌گفت همان [جا] ایستادم دستم را بلند کردم ـ خدایا اگر این حجی که دارم من انجام می‌دهم همینی است که پیغمبرت آورده من این پیغمبرت را قبول ندارم! این چه جنایتی است دارند می‌کنند؟ آقاجان نماز طواف مثل همان نماز صبح است مثل همان نماز مستحب است، نه مخرج می‌خواهد نه غیر مخرج می‌خواهد نه جلو می‌خواهد نه عقب می‌خواهد نه صادِ کذا می‌خواهد نه چی چی، همان نماز صبحی که می‌خوانی همین است. این چه بازیهایی است درآوردیم؟ این چه حجی است برای مردم درست کردیم؟ شما اگر در طواف سه دور هم دور خودتان بچرخید طوافتان درست است کی گفته باید [در] طواف شانه فلان باشد؟ این حرفها از کجا درآمده؟ اگر کاملا این جوری هم بشوی و طواف کنی درست است این بازیها چیست؟ اینها دین مردم را از بین می‌برند آخرت مردم را از بین می‌برند دنیای مردم را از بین می‌برند، همین کارها است که باعث می‌شود اینها برگردند و مسخره کنند و دین پیغمبر را مسخره کنند، اینها است دیگر. البته خب است آن روحانی کاروان بیاید این مسائل را تا آن حدود امکان، حمد و سوره را درست بکنند ...

 خب این یک مرتبه از نماز، در این مرتبۀ از نماز انسان باید رعایت کند، همین نماز توضیح المسائلی به اصطلاح، بسم الله را درست بگوید الحمد را درست بگوید قنوت را درست بگوید ارکان را به جا بیاورد طبق ظواهر شرع. یک مرتبه می‌گویند نه! این نماز به درد نمی‌خورد، باید در این نماز به معانی توجه کنی انسان با خودش فکر می‌کند آخر من تا کی باید این الفاظ را تکرار کنم و چیزی نفهمم؟ آیا این یک حالت تکراری و اعتیاد است؟ نه! شروع می‌کند این معانی را می‌فهمد بعد یک مرتبه متوجه می‌شود تمام ذهنش به معانی بوده، یک مقداری بالاتر می‌آید متوجه می‌شود نه! معانی هم جنبه آلیت دارند نه موضوعیت و جنبه حکایی دارند نه اصول موضوعه و مفروضه و به عنوان حکایت باید اینها را لحاظ کرد، این را باید در نظر بگیرد. می‌آید بالاتر خدا را در نظر می‌گیرد، فقط توجه به الله است و به معانی از نقطه‌نظر حکایی نگاه می‌کند می‌آید می‌آید تا به یک جا می‌رسد که خود خدا هم در این نماز به یادش نمی‌آمد، نماز می‌خواند ولی مخاطبش در نماز کیست؟ مخاطب در نماز اینجا دیگر بله با عرض معذرت مخاطب در نماز دیگر فرق می‌کند، معانی دیگر آنجا تفاوت پیدا می‌کند، در آنجا دیگر مخاطبی نمی‌بیند تا با او گفتگو کند.

 اگر در وهله اول به انسان بگویند این مطلب را، انسان از دین برمی‌گردد می‌گذارد کنار و این چیست؟ نه! عنایت خداوند می‌آید و کم کم هی به او می‌دهد معرفت زیاد می‌کند دوباره به او دقیقتر می‌کند تجردش را بیشتر می‌کند جنبه صورتِ در معانی را تقلیل می‌دهد باز او را بالاتر می‌برد بعد کم کم صورت معانی را برای او جلوه می‌دهد باز او را جلوتر می‌برد بعد به معانی کلیه می‌رسد از صورت عبور می‌کند باز به او معانی کلیه صفات جلالیه و جمالیه می‌رسد بعد از آنجا میخواهد عبور کند و به معنای واحد برسد آنجا دیگر معنا معنای صفت کلی که همۀ صفتها برای او است از او می‌خواهد عبور کند و دیگر معنایی را نفهمد دیگر از معنا می‌خواهد بگذرد، آنجا چیست؟ آنجا مقام ذات است. آنجا دیگر حتی معنا نیست نماز می‌خواند ولی دیگر معنایی در نظرش نمی‌آید ایاک نعبد و ایاک نستعین در آنجا اصلا یک وادی دیگری است الحمدلله رب العالمین در آنجایک وادی دیگری است آنجا چیست؟ آنجا حقیقت نورانیۀ وجود فقط برای او جلوه می‌کند بدون هیچ گونه معنایی. آن وقت تنزل او در عالم کثرت به صورت نماز بدانید چه خواهد شد؟ آن نماز دیگر چه نمازی است؟ یک عارف در آن هنگام در چه مقام و در چه حضوری است؟ رزقنا الله انشاءآلله. اگر واقعا این ها هست و ما شنیدیم، خدا روزی ما کند.

 جدا انسان تحسّر نمی‌خورد که این مسائلی که در اینجا وجود دارد چرا دستش کوتاه است و فقط در این مسائل پایین تفحص وغور کند؟ اگر ما چقدر عمر داریم؟ مگر دیگر چقدر از عمرمان باقی مانده؟ هان؟ و بالاجمال هم می‌دانیم خودمان هم نمی‌توانیم گول بزنیم می‌دانیم که یک مسائل دیگری هست می‌دانیم یک مطالب دیگری هست. واقعا باید از خداوند بخواهیم که خداوند با عنایت خودش آن معرفت خودش را به ما عنایت کند و الاّ امکان ندارد.

 بنابراین معنای معرفت یک انسان و عارف به صفات حق، عبارت است از کیفیت عنایت و افاضه اشراقیه صفات حق بر نفس سالک و بر نفس عارف که آن طوری که هست آن را می‌بیند و این غیر از برهان صدیقین است. در برهان صدیقین صحبت در این است که هر چیزی چون از دایرۀ وجود جدا نیست پس بنابراین به هر چیزی که دلالت بر وجود بشود باید از خود وجود باشد این نحوه برهان از راه معرفت است گرچه اینها با هم تشابهی هم دارند و ارتباطی هم با هم دارند چون حضرت حق دارای صفت اطلاق است و این صفت اطلاق بر غیر حضرت حق مستحیل است و همه متعین است پس رسیدن به صفات اطلاقیۀ حق باید به افاضه از طرف خود حق باشد باید از طرف خود او باشد اینجا است که ادراک عارف از صفات حق با انسان تفاوت پیدا می‌کند آن یک چیز دیگر می‌فهمد. چرا؟ چون آن مقام تجرد که لازمه صفت اطلاقی حق است در نفس عارف تجلی پیدا کرده، صفت غیر مقید در نفس عارف تجلی پیدا کرده رحمت غیرمقید و غیرمتعین در ظهورات و در مظاهر در نفس عارف تجلی پیدا کرده قهارت رزاقیت لطف عنایت رحیمیت عقل، تمام این مطالب، اینها در نفس عارف به نحو اطلاق وبه نحو عدم تقید در اینجا تجلی پیدا کرده لذا عارف در اینجا با صفات مجردۀ حضرت حق به آن صفات نگاه می‌کند اما مطلب باز از اینجا بالاتر است، چطور؟ می‌رسیم به آنجایی که در آنجا مقام مقام ذات است مقام مقام صفات نیست چگونه انسان با توجه به اطلاق حضرت حق می‌تواند به ذات حضرت حق که مطلق است برسد؟ اینجا با این بیان روشن می‌شود، آن عبارت است از عنایت حضرت حق و ذات انسان را از تعین به لاتعین تبدیل کردن. اینجا می‌شود چه؟ بک عرفتک. پس بک عرفتک یعنی آن تغییر و تحول ماهوی که در ذات انسان به واسطه عنایت حضرت حق پیدا می‌شود و ذات انسان از مرحله تعین بیرون می‌آید و به لاتعین و لاحدّ‌ می‌رسد، آنجا مقام چیست؟ مقام مقام فنا و مقام ذات است و در آنجا وحدت وحدت بالصرافه است لذا حضرت می‌فرماید بک عرفتک یعنی به ذات تو من تو را شناختم .

تلمیذ:

استاد: بله! تا فانی در خدا نشود معنای بک عرفتک روشن نمی‌شود. پس حضرت سجاد با این عبارت می‌خواهد چه بفرماید؟ می‌خواهد بفرماید من از صفات گذشتم از نعوت گذشتم از اسماء گذشتم از افعال گذشتم مراتب توحید افعالی و صفات و اسماء‌، همۀ اینها را طی کردم و به بک عرفتک رسیدم، تو را به تو شناختم تو کی هستی؟ مقام ذات، این است و انت دللتنی علیک، تو خودت مرا دلالت کردی یعنی ذات تو مرا به تو دلالت کرد ذات تو آمد و ذات مرا از من گرفت و یک ذات شد و وقتی یک ذات شد خدا شد و وقتی که خدا شد مخاطب یکی شد و قائل و مقول یکی شد و عارف و معروف یکی شد و دعوتنی الیک، تو خودت مرا به خود دعوت کردی تو بودیکه مرا به خود دعوت کردی و طلب کردی ولولا انت لم ادر ما انت اگر تو نبودی من نمی‌دانستم که تو کی هستی. یعنی پی بردن به خصوصیات اسماء و صفات و مقام ذات، فقط به واسطه وجود چیست؟ وجود تو بود و به واسطه‌عنایت تو.

 البته خب این معنا قطعا چون خود حضرت سجاد صلوات الله و سلامه علیه در این مقام هستند و همه را به این مقام دعوت می‌کنند ولازمه‌مقام امامت فناء در این مرتبه است خب این معنا در اینجا روشن است. اما فرض کنید که اگر ما بخواهیم از این نکته تنازل کنیم این دیگر در اینجا جای صحبت بسیار دارد که هر عنایتی که انسان می‌بیند آن عنایت به واسطه پرورگار است و در هر رتبه‌ای می‌خواهد باشد آن دیگر اختصاص به پروردگار دارد بالاترین مرتبه‌اش همین است که معرفی ذات به ذات است دلالت ذات به ذات است دعوت ذات به ذات است و وجود ذات که دلالت بر ذات می‌کند، این مقام است. پایین‌تر از او هم هر چه ما می‌خواهیم ما می‌توانیم این مطلب را گسترش بدهیم. هر عمل خیری که می‌کنیم این از ناحیه پروردگار است هر توفیقی که پیدا میکنیم از ناحیۀ پروردگار است و هر جا که می‌رویم از پروردگار است و تمام اینها از ناحیه پروردگار است.

 عرض کنم حضورتان که خب دیگر ما مطلب را در اینجا به پایان می‌بریم. و از خداوند می‌خواهیم که بالاخره یک ماهی از ما گذشت، یک ماه رمضان گذشت و نتوانستیم واقعا لیاقت برای وصول به آن حریم را در خودمان پیدا کنیم و آیا آنچه را که بزرگان مثل حضرت آقای حداد مرحوم آقا این بزرگان که واقعاً ماه رمضان برای آنها بزرگترین پاداش بود در طول سال و بزرگترین هدیه و بزرگترین نعمت که اتمام او را با توفیق، به معنای هدیه بزرگ پروردگار تلقی می‌کردند و به شکرانه این هدیه ـ همان طوری که خود مرحوم آقا در کتاب روح مجرد نوشتند ـ به مشاهد مقدسه مشرف می‌شدند و به عنوان تشکر از آن ذوات مقدس، به این اماکن مسافرت می‌کردند. واقعا اینها چه می‌دیدند و چه احساس می‌کردند و ما چه احساس می‌کنیم و چه دیدی [داریم؟] غیر از خسران ـ من نسبت به خودم عرض می‌کنم ـ غیر از خسران و غیر از شرمندگی و شرمساری ما توشه‌ای ندرایم که لایق برای مقام پروردگار باشد و تقدیم به حضور و پیشگاه مقدم ربوبی بخواهیم داشته باشیم.

 لذا باید از خداوند واقعا بخواهیم از باب حُبّ الصالحین ولست منهم و.... ارزقنا من الصلحا، آنچه که ما می‌توانیم بر آ‌ن مدعی باشیم ولو مجازا محبت این بزرگان، محبت این اولیاء‌است و اینکه ما واقعا اینها را دوست داریم و راه آنها را دوست داریم و مسیر اینها را ما دوست داریم گرچه دست ما کوتاه است و نمی‌توانیم به مقام منیع اینها ابداً برسیم و آن عواملی که در این ماه آنها طی می‌کردند اینها را حتی به تخیل خودمان بیاوریم و به قول مرحوم آقا می‌فرمودند اصلا من نمی‌توانم آنچه را که از این مرد احساس کردم به قلم بیاورم، من چه بیایم بگویم؟ او چه بوده؟ این چه مسائلی بوده؟ آنچه را که ایشان احساس می‌کردند یعنی خودشان هم متحقق بودند دیگر، با توجه به مطالبی که عرض شد یعنی واقعا اینها در چه افقی حرکت می‌کردند که نمی‌توانستند به قلم بیاورند؟ نمی‌توانستند به کاغذ بیاورند؟ و ما می‌دانیم که اینها گتره نمی‌گویند مطالبشان مطالب حق است و صحیح است. فقط آنچه که برای ما می‌ماند دست نیاز و احتیاج و التجاء‌ما است به دامن این گونه افراد و این بزرگان و اینکه آنها با طهارت خودشان و با حقیقت پاک و مطهر خودشان نمیهم از آن یمّ ‌بیکران خودشان در ما افاضه کنند و ما را از آن عالم بهیمیت و حیوانیت به در بیاورند و ما را همگون و هم لون با خودشان قرار بدهند و در همه جا و در همه وقت ما را مشمول عنایت حضرت حق قرار بدهند که در غیر این صورت خب واقعا کار ما خراب است.

 از خداوند می‌خواهیم خطایا و ضلات ما را در این ماه به لطف و کرم خودش ببخشد و به مقام رحمانیت و رحیمیت خودش بر ما نظر کند و با عدل و داد و قسط بر ما ننگرد و با فضل و لطف و عنایت خودش با ما عمل کند، انه هو المجیب و هو الغفار. و دستمان را در دنیا و آخرت از دامان اولیای خودش کوتاه نگرداند.

 نثار روح اموات از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بالاخص حاضرین مخصوصا بزرگان و اولیای از این جهان رخت بربسته خصوصا مرحوم سید هاشم حداد و حضرت علامه آیت الله والد، رحم الله من قرأ الفاتحه مع الصلوات.

اللهم صل علی محمد و آل محمد